گوهر خود را هویدا کن

نویسنده:

حضرت آیت الله ضیاآبادی

بسم الله الرحمن الرحیم

گوهر خود را هویدا کن

نویسنده:

محمد ضیاءآبادی

ناشر چاپی:

بی جا

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

گوهر خود را هویدا کن

مشخصات کتاب

شماره کتابشناسی ملی : ۲۶۱۶۱۲۸

عنوان و نام پدیدآور : گوهر خود را هویدا کن کمال این است وبس [جزوه]سید محمد ضیاءآبادی

وضعیت نشر : [بی‌جا]: معاونت فرهنگی، ۱۳۸۱.

مشخصات ظاهری : ۲۴ص.؛ ۱۴×۲۱ س‌م.

فروست : صفیر هدایت:سلسله مباحث معارفی سید محمد ضیاءآبادی؛۰۱

گوهر خود را هویدا کن کمال اینست و بس

مکتب انسان‌ساز عاشورا ..... ص : ۱

ایّام عاشورا و ایّام سوگواری و عزاداری است و ما همانگونه که به موضوع عزاداری امام سیّدالشّهدا (ع) همّت می‌گماریم که بسیار لازم است و مایه‌ی سعادت هر دو جهانی ماست؛ اگر تأمّل کنیم و بیندیشیم، مسلّم باور خواهیم کرد که درس گرفتن از «مکتب عاشورا» به مراتب بالاتر و لازم تر ازعزاداری تنهاست و عزاداری واقعی هم مولود درس گرفتن از مکتب انسان‌ساز عاشوراست.

عاشورا با دیده‌ی تحلیلی اگر به آن بنگریم؛ می‌بینیم مدرسه است، دارالتّعلیم و دارالتّربیه است. درس ایمان و اخلاص می‌دهد. درس صبر و تحمّل انحاء شداید در راه رسیدن به هدف و مقصد اعلای انسانی می‌دهد. عاشورا هم موقعیّت بسیار عظیم «دین» را در «عالم انسان» نشان می‌دهد و هم موقعیّت بسیار اهّم

گوهر خود را هویدا کن، ص: ۲

و اعظم و جود اقدس امام را در عالم اسلام مشخّص می‌سازد.

می‌توان گفت: از جمله مراتب قصور یا تقصیری که درباره‌ی امامان داریم این است که ما خیال می‌کنیم وظیفه‌ی ما نسبت به آن بزرگواران تنها تشکیل مجالس برای ذکر فضایل و مناقبشان در ایّام ولادت آن عزیزان و ذکر مصائب در ایّام شهادتشان می‌باشد و بس! در ولادتشان جشن می‌گیریم و چراغانی می‌کنیم و شیرینی می‌خوریم. در شهادتشان لباس سیاه می‌پوشیم و سینه می‌زنیم و گریه می‌کنیم و ... و حال آن‌که این کارها در عین حال که از باب تعظیم شعائر بسیار خوب است و در صورت اخلاص در عمل ثواب هم دارد ولی اینها وظیفه‌ی اصلی نمی‌باشد و انجام آن برای تحصیل سعادت کافی نیست بلکه ذکر فضایل و مناقب برای این است که آن برگزیدگان خدا را به داشتن کمالات انسانی و الهی در حدّ امکان بشناسیم و از طریق این معرفت به آنها محبّت پیدا کنیم و بر اثر محبّت در زندگی تابعشان باشیم. معرفت و محبّت و سپس تبعیّت، مقصود اصلی از ذکر فضایل و مناقب است که خدا فرموده:

لَقَدْ کانَ لَکُمْ فِی رَسُولِ اللهِ اسْوَةٌ حَسَنَةٌ ...؛ «۱»

---

(۱)- سوره‌ی احزاب، آیه‌ی ۲۱.

گوهر خود را هویدا کن، ص: ۳

«همانا رسول خدا برای شما نیکوترین سرمشق است ...».

وظیفه‌ی شما در مورد رسول خدا تأسّی نیکو است که در تمام شؤون زندگی، از اخلاق و اعمال او تبعیّت کنید.

تحوّل اخلاقی و عملی، هدف اصلی از مجالس امام حسین (ع) ..... ص : ۳

مقصود از ذکر مصائب هم این است که ما بیندیشیم آن مصیبتها که بر آن عزیزان خدا وارد کرده‌اند ما آنگونه مصائب را بر آنها وارد نکنیم و دردناکشان نسازیم و خوب میدانیم که امام حسین (ع) آن درد و زجری که از بی‌دینی مردم می‌کشید، از ضربات نیزه و شمشیر شمر و سنان و خولی و ... نکشید و لذا می‌فرمود:

(الا تَرَوْنَ انَّ الْحَقَّ لایُعْمَلُ بِهِ وَ انَّ الْباطِلَ لایُتَناهَی عَنْهُ)؛

«آیا نمی‌بینید که به حقّ عمل نمی‌شود و از باطل خودداری نمی‌گردد»؟!

حال اگر ما نیز عامل به حقّ و مُنتَهی از باطل نباشیم بر اساس این گفتار، آن امام محبوب را آزرده و دردناک کرده‌ایم!

ما مجالسی را که به نام امام حسین (ع) تشکیل می‌دهیم، مجلس توسّل می‌نامیم و توسّل را هم به معنای ذکر مصیبت کردن و گریستن می شناسیم و حال آن که معنای توسّل

گوهر خود را هویدا کن، ص: ۴

این نیست! توسّل یعنی: چیزی را وسیله قراردادن برای رسیدن به چیز دیگر. یعنی مقصد و هدف دیگری در کار است و برای رسیدن به آن هدف وسیله‌ای به کار می‌بریم.

ما می‌خواهیم شرکت در مجلس امام حسین (ع) و گریه بر مصائب ایشان را وسیله قرار دهیم برای اینکه اوّلًا او را به عنوان امام به معنای واقعیش بشناسیم و آنگاه از هدف و مقصدی که از نهضتش داشته است آگاه گردیم و بفهمیم منطقش چه بوده و از مردم زمانش چه می‌خواسته که نپذیرفته‌اند و عاقبت او را کشته‌اند! این حقیقت را خوب بفهمیم و مراقب باشیم که ما هم فکراً و عملًا در صف دشمنان آن‌حضرت قرار نگیریم! این معنای توسّل است؛ ولی ما این کار را نمی‌کنیم بلکه ما شرکت در این مجالس و گریه بر امام‌حسین (ع) را هدف قرار داده‌ایم نه وسیله! و لذا اگر مجلسی با شور و اشک و آه و ناله و افغان پایان پذیرد و به قول بعضی کربلاـ بشود آن مجلس را مجلس موفّق به حساب می‌آوریم و خود را که در آن مجلس شرکت داشته‌ایم انسان به هدف رسیده می‌دانیم و اصلًا توجّهی به تحوّل اخلاقی و عملی که هدف اصلی از شرکت در این مجالس می‌باشد نمی‌کنیم و کمبودی از این جهت در خود نمی‌بینیم و این معنای هدف قرار دادن وسیله است و ضدّ

گوهر خود را هویدا کن، ص: ۵

معنای توسّل است.

زیارت عاشورا یعنی اظهار تنفّر از ظالمان زمان ..... ص : ۵

ما خواندن زیارت عاشورا را هدف می‌دانیم و با خواندن آن مخصوصاً اگر با صد لعن و صد سلام و در یک اربعین باشد، خود را عمل کننده به یک وظیفه‌ی مطلوب از آن زیارت به حساب می‌آوریم در صورتی که زیارت عاشورا وسیله است و می‌خواهد انسانهایی پرخاشگر در مقابل ظالمان و جبّاران بسازد نه افرادی تنها نوحه‌سرا و تسلیم در برابر ستمگران. مگر در آن

زیارت نمی‌خوانیم:

(فَاسْأَلُ اللهَ الَّذِی اکْرَمَنی بِمَعْرِفَتِکُمْ وَ مَعْرِفَهِ اوْلیاءِکُمْ وَ رَزَقَنِی الْبَراءَهَ مِنْ اعْداءِکُمْ)؛

از خدایی تقاضامندم که مرا گرامی داشته به سبب معرفت شما و معرفت دوستان شما و به من برائت و بیزاری جستن از دشمنان شما را روزی کرده است چنان‌که می‌بینیم موضوع برائت از دشمنان اهل بیت (ع) هدفی است که باید در زندگی امّتی پیدا شود که با زیارت عاشورا سر و کار دارد. آن هم برائت فکری و قلبی و عملی نه تنها لفظی و مفهومی که اثری ندارد. حال آیا ما از خواندن زیارت عاشورا این هدف را می‌طلبیم و تعقیب می‌کنیم یا تنها آن را می‌خوانیم و همان خواندن را هدف می‌دانیم و جز آن مطلوبی نداریم؟!

آیا مقصود از اعداء اهل بیت (ع) تنها

گوهر خود را هویدا کن، ص: ۶

یزید و ابن‌زیاد و شمر هزار و چهارصد سال پیش است و ما موظّفیم آنها را لعنت کنیم و افزون گشتن عذابشان را از خدا بخواهیم؟! آیا جز آنها دشمنی برای اهل بیت رسول (ع) در دنیای کنونی نیست؟! و حال آن‌که در همان زیارت می‌خوانیم:

(اللّهُمَّ الْعَنْ اوَّلَ ظالِمٍ ظَلَمَ حَقَّ مُحَمّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ آخِرَ تابعٍ لَهُ عَلی ذلِك)؛

و با این جمله اقرار می‌کنیم که محمّد و آل محمّد (ع) علاوه بر ظالم اوّل، دشمنان دیگری دارند که در هر زمان دنبال ظالم اوّل می‌روند و طرز تفکّر او و کار او را ادامه می‌دهند و ما موظّفیم عملًا به تبرّی از آنها برخیزیم و همانگونه که از خدا برای ظالمان اوّل عمیق‌ترین درکات جهنّم را می‌طلبیم از خدا برای ظالمان تابع نیز مطرودیّت از رحمت را بطلبیم و عملًا برای طرد آنان از جوّ زندگی دست به کار بشویم و تنها به لعنت لفظی و آرزوی قلبی نابودی آنان اکتفا نکنیم و بدانیم فرضاً که بر اثر لعنت‌های شبانه‌روزی ما در زیارت عاشورا علی‌الدّوام آل ابی‌سفیان و آل‌زیاد و آل‌مروان بر عذابشان افزوده می‌شود و تا اعماق جهنّم سقوط کنند (و ان شاءالله که چنین نیز هست و ما هم موظّف به لعنت بر آنها هستیم) امّا آیا تنها لعنت بر آنها تکلیف را از گردن ما بر می‌دارد و دیگر ما وظیفه‌ای نسبت به یزید

گوهر خود را هویدا کن، ص: ۷

منشان زمان خود نداریم؟ آیا اینان مصداق (وَ آخِرَ تابعٍ لَهُ عَلَیَ ذلِك) نیستند که زیارت عاشورا دستور لعن بر آنها را می‌دهد؟ آیا مقصود از لعن همان لعن لفظی و آرزوی قلبی است یا هدف اعتراض و اظهار تنفّر و قیام در مقابل ستمگران زمان است بسان قیام عاشوراییان؟!

زیارت عاشورا یعنی انتقاد و تعرّض به حکومت‌های جبّار در هر زمان ..... ص : ۷

زیارت عاشورا در هر زمان نمایشگر نهضت و قیام حسینی علیه یزیدیان است و می‌خواهد در مکتب خویش امّتی پرخاشگر و معترض به راه و رسم دنباله‌روهای آل ابی‌سفیان بپروراند که مجال رشد و نموّ به طرز تفکّر شیطانی آل‌زیاد و آل‌مروان ندهند وگرنه اشخاص آن جرثومه‌های فساد که هزار و چهارصد سال پیش پوسیده و نابود گشته‌اند. امام حسین (ع) هم نمی‌گفت من با شخص یزید طرفم می‌گفت:

(وَ عَلَی الْاسْلامِ السَّلامُ إذْ قَدْ بُلِیَتِ الْامَّهُ بِراعٍ مِثْلِ یزید)؛

اگر آدمی مثل یزید [و دارنده‌ی فکری همچون فکر یزید] بر امّت اسلامی حاکم شود اسلام فاتحه‌اش خوانده می‌شود و این اختصاص به زمان امام حسین ندارد. در هر زمانی ممکن است چنین فکری به وجود آید و لذا در هر زمانی باید عاشورایی به

وجود آید و زیارت عاشورا به همان معنا

گوهر خود را هویدا کن، ص: ۸

که گفتیم خوانده شود نه به این معنا که ما می‌خوانیم. ما سالها در مساجد و منازل زیارت عاشورا را می‌خواندیم و جبّاران نیز با کمال آسودگی خاطر بر ما حکومت می‌کردند و از هیچ گونه ظلم و ستم بر ما دریغ نمی‌ورزیدند و دین و دنیای ما را به تباهی می‌کشیدند و این از آن جهت بود که ما خواندن زیارت عاشورا را هدف قرار داده بودیم و جز خواندن آن، گویی مطلوب گم شده‌ای نداشتیم که برای رسیدن به آن سعی و تلاش کنیم در صورتی که زیارت عاشورا چنان‌که گفتیم وسیله است برای پرورش روح معترض و منتقد از حکومت جبّار در هر زمان نه برای خواندن و ثواب بردن و با بی تفاوتی از کنار حکومت‌های طاغوتی گذشتن و تنها به ارواح پلید طاغوتهای هزار و چهارصد سال پیش لعنت فرستادن و وظیفه‌ی خود را تمام شده دانستن!!

تحریک عقول مقدّم بر تحریک احساسات و عواطف است ..... ص : ۸

البتّه ما موظّفیم در شبانه‌روز هزاران لعنت و نفرت نثار آن ارواح خبیث و پلید بنیان‌گذاران اساس ظلم بر آل رسول (ع) بنماییم و بدانیم که مؤسّس اوّل این اساس، ثقیفه‌ی بنی‌ساعده بوده که نخستین محصول آن، حکومت جائرانه‌ی آن دو نفر که همه‌ی ما آنها را می‌شناسیم بوده است و واقعه‌ی کربلا

گوهر خود را هویدا کن، ص: ۹

هم مولود شوم همان حکومت غاصبانه می‌باشد امّا مع‌الوصف باز تکرار می‌کنیم که لعن بر آل ابی‌سفیان و آل‌زیاد و آل‌مروان و ... اگر چه طبق زیارت عاشورا وظیفه‌ی لازم است امّا وظیفه‌ی کافی نیست زیرا پیام زیارت عاشورا اظهار تنفّر از همه‌ی طاغوتها در همه‌ی زمانهاست و باز به عبارت پیشین که گفتیم زیارت عاشورا وسیله است نه هدف! نکته‌ی دیگری نیز که تذکّر آن لازم است این که در اکثر مجالسی که به نام امام سیّدالشّهدا (ع) تشکیل می‌شود؛ تحریک احساسات و عواطف بیش از تحریک عقول مورد توجّه قرار می‌گیرد. در صورتی که از نظر قرآن کریم آن‌چه که در درجه‌ی اوّل اهمّیّت است؛ موضوع تحکیم عقاید و تهذیب اخلاق و تنظیم و اصلاح اعمال است که بر اساس رشد عقل انجام می‌شود. تحریک عواطف نیز اگر توأم با رشد عقلی گردد دارای ارزش بسیار بزرگی می‌شود و روح آدمی را به نحوی عجیب تلطیف می‌کند و او را به عالم بالا صعود داده و با مقام اقدس و ارفع ولایت مرتبط می‌سازد.

آن اشکی که از چشم یک انسان عارف به مقام والای امام و مُحلّیَ «۱» به فضایل اخلاق ریخته می‌شود، هر قطره‌اش پرده‌ها وحجاب‌ها از صفحه‌ی قلب برمی‌دارد و دریاهایی از آتش را

---

(۱) مُحَلّی: آراسته شده.

گوهر خود را هویدا کن، ص: ۱۰

خاموش می‌گرداند.

تحکیم مبانی اعتقادی در سایه‌ی تحرّک عاطفه همراه با تحرّک عقل ..... ص : ۱۰

عاطفه در مسیر حرکت انسان به سوی سعادت جاودان نقش بزرگی ایفا می کند به شرط این که با راهنمایی عقل رشید آن راه را بپیماید. می توان گفت: یکی از رموز جاودانگی نهضت عاشورا این است که عواطف را تحریک می کند و شور و هیجان در دلها بوجود می آورد.

مادر! میوه‌ی دلش را کفن‌پوش کند و به میدان جنگ بفرستد و پس از لحظاتی سربریده‌ی پسر را به سمت مادر بیفکنند و او بجای این‌که آن سر را به سینه‌اش چسبانده آه و ناله سر بدهد آن را با دو دست خود بردارد و پیش پای امام عزیزش حسین (ع) بیفکند! آدم لب تشنه و دلسوخته‌ای در شدّت حرارت سوزان آفتاب و خونریزی از زخمهای فراوان، خود را به لب آب برساند و بی‌اختیار دستها را پر از آب کرده به نزدیکی لبها بیاورد که بنوشد:

(فَذَكَرَ عَطَشَ الْحُسَیْن)؛

[دفعتاً] به یادش بیاید که برادرش حسین [و کودکانش] تشنه‌اند. آب را روی آب ریخته و کنار آب روان تشنه جان بدهد! این صحنه‌هاست که تا

گوهر خود را هویدا کن، ص: ۱۱

آخرین روز دنیا دلها را می‌لرزاند و چشمها را می گریاند ولی مع‌الوصف این تحرّک عاطفه اگر با تحرّک عقل قرین نشود؛ دفع و رفع شبهات از افکار نمی کند و در امر هدایت انسان بقا و ثباتی نمی‌یابد و عجیب اینکه حتّیَ بعضی از درس خوانده‌ها گاهی می‌پرسند: آیا از نظر شما کار امام حسین (ع) کار عقلایی بوده است که خودش را با دست خودش به دامن آنچنان بلایی بیفکند که هم خود و فرزندانش کشته شوند و هم زنان و کودکانش به دست دشمنان اسیر گردند؟! این کار اوّلًا خلاف عقل است و ثانیاً خلاف گفته‌ی قرآن است که می‌فرماید:

... لا تُلْقُوا بِأَیْدِیکُمْ إِلَی التَّهْلُکَهِ ...؛ «۱»

«... خودتان را با دست خودتان به هلاکت نیفکنید ...».

پاسخ به یک شبهه‌ی اعتقادی! ..... ص : ۱۱

اینگونه شبهات در اذهان از آن نظر پیدا می‌شود که معنای دین و حقیقت آن را نفهمیده‌اند و پی به معنای امام و موقعیّت او در عالم انسان نبرده‌اند. ما می‌پرسیم: آیا حکم عقل این نیست که انسان باید متاع کم ارزش را فدای متاع پر ارزش کند؟ اگر

---

(۱)- سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۱۹۵.

گوهر خود را هویدا کن، ص: ۱۲

امر دائر بر این شد که یا باید ده میلیون تومان پول بدهید یا یک خانه‌ی دویست میلیونی شما را بگیرند؛ بدیهی است که پول را می‌دهید و خانه را نگه می‌دارید و اگر طوری شد که یا باید خانه را بدهید یا خودتان کشته شوید باز خانه را می‌دهید و جان خود را حفظ می کنید.

حال اگر متاعی به مراتب گرانبهاتر از جان شناختید آیا حکم عقل این نیست که جان را بدهید و آن متاع عالی‌تر را نگه دارید؟ اینجا جای تفکّر و درک و فهم است که انسان باید بیندیشد و این حقیقت را دریابد که زندگی دنیوی یک حیات موقّت پایان پذیر است و پس از مرگ و بیرون رفتن از دنیا؛ حیات ابدی و زندگی جاودانی انسان آغاز می گردد و خوشی آن حیات در دنیا و از طریق دین باید تأمین بشود. پس دین و آیین آسمانی اسلام تنها سرمایه‌ی حیات ابدی انسان در عالم پس از

مرگ است. حال از عقل می‌پرسیم: آیا دل به این حیات موقّت در دنیا ببندم و پس از مرگ گرفتار عذاب دائم بشوم یا در راه حفظ دین که سرمایه‌ی حیات ابدی من است دل از این حیات موقّت برکنم و پس از مرگ به حیات ابدی و سعادت جاودان نائل گردم؟ بدیهی است که عقل سلیم می گوید: حیات موقّت را بده و

حیات مؤبّد «۱» را به دست آور. این جمله‌ی پر نور را که ارشاد به همین حکم عقل می کند از مولایمان امام امیرالمؤمنین (ع) بشنویم:

(إذا حَضَرَتْ بَلِیَّهٌ فَاجْعَلوُا اموالَکُم دُونَ انْفُسِکُمْ وَ اذا نَزَلَتْ نازِلَهٌ فَاجْعَلوُا انْفُسَکُمْ دُونَ دینِکُم)؛

«وقتی بلیّه‌ای پیش آمد [که یا باید مال بدهید یا جان] مالتان را فدای جانتان قرار دهید و اگر حادثه‌ای پیش آمد [که یا باید جان بدهید یا دین] جانتان را فدای دینتان سازید».

(وَ اعْلَمُوا انَّ الْهالِکَ مَنْ هَلَکَ دینُهُ وُ الْحَریبُ مَنْ حُرِبَ دینُهُ)؛ «۲»

«و بدانید که تباه شده کسی است که دینش تباه شده و غارت‌زده کسی است که دینش غارت شده است».

مشکل اصلی بسیاری از ما مردم همین است که حقیقت انسان و حیات انسانی را نشناخته‌ایم و نفهمیده‌ایم که انسان کیست و حیات انسانی چیست؟ انسان آن موجود متفکّر عاقلی است که مبدأ و منتهای عالم را شناخته و باور کرده که حیات حقیقی او پس از مرگ آغاز می‌شود و راه رسیدن به آن حیات حقیقی ابدی نیز جز تبعیّت از دستورات دین نمی‌باشد و لذا به حکم عقل «انسان عاقل» کسی است که حیات موقّت و زودگذر دنیوی را فدای حیات مؤبّد و پایان‌ناپذیر اخروی بنماید یعنی همان کار را که امام حسین (ع) و

---

(۱) مؤبّد: ابدی، همیشگی، جاودان.

(۲)- سفینهْ‌البحار، جلد ۱، صفحه‌ی ۴۷۶، (دین).

یاران وفادارش کرده‌اند و فرموده است:

(فَانّی لا ارَی الْمَوْتَ الّا سَعادَهً وَ لا الْحَیاهَ مَعَ الْظالِمینَ الّابَرَماً)؛

«حقیقت آن‌که من مرگ [در راه حفظ اساس دین] را جز سعادت و خوشبختی نمی‌بینم و زندگی با ستمگران را جز ملامت و افسردگی نمی‌یابم».

این معنای رشد عقلی است که ما باید از عاشورا و عزاداریهای خود تحصیل کنیم وگرنه تحرّک احساس و عاطفه‌ی زودگذری بیش نخواهد بود و نتیجه‌ی عقلانی ارزشمندی نخواهد داشت.

با تحریک عاطفه رشد عقلی حاصل نمی‌شود ..... ص : ۱۴

در جلسه‌ی گذشته این آیه را خواندیم ولی به توضیح کافی آن نرسیدیم:

وَ لَوْ تَری إِذْ وُقِفُوا عَلَی النَّارِ فَقالُوا یا لَیْتَنا نُرَدُّ وَ لا نُکَذِّبَ بِآیاتِ رَبِّنا وَ نَکُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِینَ؛ «۱»

«اگر ببینی آن هنگامی را که آنان [مجرمان و تبهکاران] را در برابر آتش نگه داشته‌اند [چه وضع و حالی دارند] و می گویند ای کاش ما [به دنیا] باز می گشتیم و آیات پروردگارمان را تکذیب نمی کردیم و از مؤمنان می‌شدیم».

یعنی آن روز می‌فهمند که عالم دیگری و حیات دیگری در کار بوده و آنها با بی‌اعتنایی از آن گذشته و الآن دچار بدبختی شومی گشته‌اند! آرزوی بازگشت به دنیا و جبران گذشته می‌نمایند امّا خدا می‌فرماید:

(۱)- سوره‌ی انعام، آیه‌ی ۲۷.

گوهر خود را هویدا کن، ص: ۱۵

بَلْ بَدا لَهُمْ ما کانُوا یُخْفُونَ مِنْ قَبْلُ ...؛ «۱»

«این آرزو برای این است که آنها آن‌چه را از افکار و نیّات شوم خویش که در دنیا پنهان می‌کردند [در کنار آتش جهنّم] برای آنها آشکار شده است [و تنبّه کاذبی پیدا کرده و اظهار ندامت می‌کنند]».

ولی این ندامت، ندامت ریشه دار و پابرجایی نیست تحرّک احساس زودگذری است و به محض تغییر اوضاع و شرایط دگرگون شده باز به حال اوّل بر می‌گردد و لذا می‌فرماید:

... وَ لَوْ رُدُّوا لَعادُوا لِما نُهُوا عَنْهُ وَ إِنَّهُمْ لَکاذِبُونَ؛ «۲»

«... اینان اگر به فرض محال به دنیا برگردند [با آن‌که جهنّم را دیده و برگشته‌اند] باز به سراغ همان کارها می‌روند که از آن نهی شده بودند. آری؛ اینان دروغگویانند».

این دو آیه‌ی کریمه این حقیقت را به خوبی نشان می‌دهند که موضوع تحرّک عاطفه و احساس، آدمی را به رشد عقلی و ثبات روحی نمی‌رساند و او را در صراط مستقیم حقّ ثابت و پا برجا نگه نمی‌دارد آن فریاد یا لیتنا نرد و لا نکذب که دوزخیان می‌کشند از روی تحرّک احساس است نه از روی تحرّک عقل و انقلاب جان! شراره‌ی آتش دیده و نعره‌ی جهنّم

(۱)- همان، آیه‌ی ۲۸.

(۲)- همان.

گوهر خود را هویدا کن، ص: ۱۶

شنیده‌اند و احساسشان تحریک شده است. فریاد می‌کشند ای امان ما را از اینجا بیرون ببرید دیگر آن کارها که می‌کردیم نمی‌کنیم ... امّا عقلشان همچنان مرده و قلبشان قسیّ «۱» است! به همین جهت اگر به دنیا برگردند باز با همان عقل مرده و قلب قسیّ برمی‌گردند و منظره‌ی رعب‌انگیز جهنّم هم پس از مدّتی از احساسشان دور گشته فراموششان می‌شود و مجدّداً همان اخلاق شیطانی و اعمال شیطانی از نفس پلیدشان تراوش می‌کند! این گفتار خداست که طبیعت مخلوق خودش را نشان می‌دهد. شما ملاحظه می‌فرمایید در شب‌های قدر ماه مبارک رمضان مردمی در مسجد چراغها را خاموش کرده و قرآن‌ها را روی سر نهاده‌اند و فریاد بک یاالله شان در و دیوار را می‌لرزاند! اشک و آه و ناله و افغان سر داده غلغله‌ای به راه انداخته‌اند؛ کاروان توّابین از زمین به سوی آسمان حرکت کرده و با حال توبه و انابه و استغفار رو به خدا می‌روند. طبیعی است که هر که آن صحنه را ببیند می‌گوید: دیگر این مردم اصلاح شدند؛ و به راه خدا آمدند دیگر ممکن نیست از فردا به راه خطا بروند. آیا مگر ممکن است به راه خدا افتادگان به راه خطا بروند؟! ولی

(۱) قسیّ: قساوت گرفته و سنگدل.

گوهر خود را هویدا کن، ص: ۱۷

یـاللعجب که می‌بینیم از فردا همـان مردمنـد و همان آش و همان کاسه!! اصلًا تکان نخورده انـد! چرا؟! چون صـحنه‌ی دیشـب صحنه‌ی تحریک احساسات بود نه تحریک افکار و عقول؛ اشک و آهی بود زود گذر.

روز عـاشورا می‌بینیم چه غوغایی برپا می‌شود از شور و هیجان و اشک و آه و ناله و افغان بر سـر و سـینه‌زنان (که بسـیار خوب است و لازم و بلکه بیمه کننـده‌ی این کشور همان فریادهای «یا حسـین» است که از عمق جان مردم برمی‌خیزد) هر بیننده‌ی آن صحنه‌های پر شور، اطمینان پیدا می‌کند که به طور مسلّم آن مردم از افکار و اخلاق یزیدی که این همه اظهار تنفّر و انزجار از او و از پیروانش می‌کننـد تبرّی جسـته و کمترین تمـایلی به آن اخلاـق و اعمـال از خود نشـان نخواهنـد داد ولی یاللاـسف که می‌بینیم از فردا همـان مردم به همـان اخلاق و اعمال از دروغ و تـدلیس «۱» ربـاخواری و کلاه برداری و ... با کمال بی‌پروایی اقـدام می‌کننـد!! آن چنان‌که جدّاً مایه‌ی حیرت انسان می‌شود! افرادی مکّه می‌روند و برمی‌گردند، قیافه‌هایی به خود می‌گیرند و سخنانی می‌گویند آدم می‌گوید اینها دیگر نوری گرفتند و تحوّل پیدا کردند

---

(۱) تدلیس: فریب دادن.

گوهر خود را هویدا کن، ص: ۱۸

و دیگر ممکـن نیست منحرف شونـد؛ ولی یـاللعجب که پس از چنـد روز و چنـد مـاهی که گـذشت همه چیز تمـام می‌شـود و می‌بینیم نه قیـافه همـان قیـافه‌ی مکّه است و نه سـخنان آن سـخنان و نه رفتار آن رفتار! عجب! پس چرا چنین شـد؟! آری آنجا صحنه، صـحنه‌ی تحرّک احسـاس بـود؛ چشم، کعبه و طـواف بـا پیکرهـای کفن‌پـوش می‌دیـد و انبوه صـفوف نمـازگزاران در مسـجدالحرام مشاهده می‌کرد و گوش نغمه ی پرجاذبه‌ی لبیک اللّهم لبیک می‌شنید ... طبعاً حال توجّه به خدا و معنویّت در او به وجود می‌آمد امّا اکنون که از مکّه برگشـته و آن صـحنه‌ها از مقابل چشم و گوشش برداشته شده است دوباره به دامن عقل بی‌خبر و قلب قسیّش افتاده و همان اخلاق زشت و اعمال ناپسند از وی بروز کرده است که خدا می‌فرماید:

... وَ لَوْ رُدُّوا لَعادُوا لِما نُهُوا عَنْهُ؛

«... [دوزخیان] اگر به دنیا برگردند، همان زشت کاریها را از سر می‌گیرند»!

پس وقتی چنین شـد که جهنّم بینـان اگر به دنیـا برگردنـد جهنّم با آن دهشت و وحشت از یادشان برود، آیا توقّع داریم مکّه و کربلاـ بینـان کـه به تهران و اصـفهان برگردنـد مکّه و کربلاـ از یادشـان نرود؟! بـک یـا الله گویـان شب قـدر که پـای رادیـو و تلویزیون نشستند بک یا الله از یادشان نرود؟!

گوهر خود را هویدا کن، ص: ۱۹

عزاداران بر سر و سینه‌زنان روز عاشورا اگر روز یازدهم محرّم معامله‌ی پر سود نامشروعی پیش آمد دست از پا خطا نکنند و فرمان آتش بس به تمایلات نفسانیشان بدهند؟! خیر؛ این گفتار عمیق و پر محتوای خدای متعال است که می‌فرماید:

... وَ لَوْ رُدُّوا لَعادُوا لِما نُهُوا عَنْهُ؛

آری این حقیقت را بایـد بپـذیریم که تحرّک عـاطفه و احسـاس و رقّت قلب و اشـک چشم که در مجالس و محافل مـذهبی و اماکن مشـرّفه‌ی دینی در ما پیـدا می‌شود در مورد اکثریّت مردم یک حال موقّت زودگذر است و از نظر تربیت روح و پرورش جان اثر ثابتی ندارد و به خورد عقل و فکر آدم چیزی نمی‌دهد و لذا همین که مجلس تذکّر منقضـی گشت و ساعتی گذشت، دیده می‌شود که باز همان جهل است و همان طغیان است و همان عناد!

... وَ لَوْ رُدُّوا لَعادُوا لِما نُهُوا عَنْهُ؛

اصلاح مفاسد اخلاقی و اجتماعی در گرو تحریک عقول ..... ص : ۱۹

بله؛ اگر در این مجالس و محافل، موضوع تحریک عقول، مورد توجّه جدّی قرار گرفت و عقل و فکر مردم نسبت به خداشناسی و پیامبر و امام‌شناسی و اعتقاد به روز حساب و جزا روشن شد و موقعیّت دین و امام در حیات و سعادت انسان به خوبی معلوم شد و زیان و

گوهر خود را هویدا کن، ص: ۲۰

خسران هلاکت باری که در اثر محرومیّت از دین و امام گریبانگیر انسان می‌شود کاملًا شناخته شد؛ در این موقع است که اگر ذکر مصیبتی شود و براساس تحرّک فکر و عقل، عاطفه هم تحریک گردد و دل رقّت پیدا کند و چشم بگرید در این شرایط است که می‌شود مطمئن شد که این مجالس، نتیجه‌ی اصلاحی داده و قسمت مهمّی از مفاسد اخلاقی و اجتماعی را برطرف ساخته است؛ وگرنه تا حساب، حساب تحریک احساسات است، نتیجه‌ای جز همان شور و غوغای موقّت و اشک و آه زودگذر از این مجالس عائد ما نخواهد شد! به همین جهت است که می‌بینیم قرآن کریم مسأله‌ی تحریک عقول و تنبیه قلوب را هدف و مطلوب اصلی قرار داده مکرّراً می‌گوید:

... لَعَلَّكُمْ تَتَفَكَّرُونَ؛ ... لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ؛

إِنَّ فِي ذلِكَ لَذِكْرى لِمَنْ كانَ لَهُ قَلْبٌ ...؛ «۱»

«قطعاً از سرگذشت پیشینیان تذکّری است برای آن کس که دارای عقل است ...».

أَفَلا يَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلى قُلُوبٍ أَقْفالُها؛ «۲»

«آیا در قرآن تدبّر نمی‌کنند یا بر قلبهاشان قفل نهاده شده است»؟

خطاب عتاب‌آمیز حضرت زینب (ع) به مردم کوفه ..... ص : ۲۰

---

(۱)- سوره‌ی ق، آیه‌ی ۳۷.

(۲)- سوره‌ی محمّد، آیه‌ی ۲۴.

گوهر خود را هویدا کن، ص: ۲۱

ولی ما عملًا روش قرآن را تغییر داده و گریه و ندبه ی تنها را جای تفکّر و تعقّل نشانده‌ایم! این جریان را که مکرّر شنیده‌ایم روز دوازدهم محرم سال شصت و یک هجری وقتی اهل بیت امام حسین (ع) را به حال اسارت همراه با سرهای بریده‌ی بالای نیزه‌ها وارد شهر کوفه کردند غوغا و غلغله‌ای به وجود آمد. مرد و زن، پیر و جوان ناله و شیون سردادند آن چنانکه زنها موی سر خود را می کندند و مردها بر سر و صورت خود می‌زدند چون اهل کوفه شیعه و دوستدار اهل بیت پیامبر بودند و سالها چهره‌ی ملکوتی امیرالمؤمنین (ع) را دیده و از مواعظ و نصایح آن‌حضرت بهره‌ها برده و در جنگ جمل و صفین و نهروان در رکاب آن امام معصوم فداکاری‌ها کرده بودند امّا زینب کبریَ (ع) وقتی آن حال را از مردم کوفه دید بجای این‌که با آنها هم نوا گردد و گریه و اشک و آه آنها را بستاید سخت برآشفت و آنها را با خطاب‌های تند و عتاب‌آمیز سرکوفتشان داد و فرمود:

(يا اهْلَ الْكُوفَه يا اهْلَ الْخَتْل وَ الغَدْر وَ الْخَذْل اتَبْكُون اجَلْ وَ اللهِ فَابْكوُا فَانَّكُمْ احَرياء بِالْبُكاءِ)؛

«ای اهل کوفه، ای مردم مکّار! فریبکار آیا گریه می‌کنید؟ آری؛ گریه کنید که شما از همه برای گریه سزاوارترید که به

بدبختی خویش اشک بریزید».

واقعاً حیرت‌انگیز است! یک زن اسیر که

گوهر خود را هویدا کن، ص: ۲۲

زیر بار مصیبت‌های سنگین کمرشکن قرار گرفته این چنین با قوّت قلب و طمأنینه‌ی نفس سخن می گوید و مردم یک شهر را به باد توبیخ و ملامت گرفته می گوید:

(انَّما مَثَلُکُمْ کَمَثَلِ الَّتِی نَقَضَتْ غَزْلَها مِنْ بَعْدِ قُوَّةٍ انْکاثاً)؛

مَثَل شما مَثَل آن زن احمقی است که رشته‌های خود را پس از تافتن گشوده است. این همه شما زحمت در پیشبرد دین کشیدید در جنگ‌های متعدّد شهیدها دادید اینک همه را به باد فنا داده‌اید و بر ما گریه می کنید.

عقیله‌ی بنی‌هاشم (ع) با این بیان نشان داد که هر گریه و هر اشك و آهی مطلوب خدا نیست! آن گریه و اشکی مطلوب است که از فکری صحیح و عقلی متین نشأت گرفته و از روی معرفت و شناخت خدا و اولیای خدا تحقّق یابد و با سوختن دل همراه باشد. این گریه و اشک و آه است که حقّ را زنده می کند و باطل را می‌میراند.

عواطف و احساسات لطیف مردم به امام حسین (ع) ..... ص : ۲۲

به هر حال این اشك و آه‌ها و این گریه و ناله‌ها که در ایّام عاشورا و در طول ایّام سال از عمق جان مردم برمی‌خیزد؛ حکایت از عواطف عمیق و احساسات لطیف این مردم نسبت به مولای محبوب و عزیزشان امام حسین (ع) می کند و نشان می‌دهد که محبّت امام حسین (ع)

گوهر خود را هویدا کن، ص: ۲۳

واقعاً در دلها نشسته است و هیچ قدرت و هیچ نقشه‌ای نمی‌تواند این محبّت را از دلها بیرون بکشد و این دلها را از امام حسین (ع) جدا کند و چنان‌که قبلًا نیز اشاره کردیم؛ اعتقاد ما این است که همین ارتباط صمیمانه‌ی این ملّت با اهل بیت پیامبر (ع) است که سبب بقاء همین مقدار از امنیّت و عافیت در این مملکت شده است و گرنه روی قانونی که قرآن نشان داده است و می گوید:

ظَهَرَ الْفَسادُ فِی الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ بِما کَسَبَتْ أَیْدِی النَّاسِ ...؛ «۱»

«به سبب اعمال مردم، فساد و تباهی، خشکی و دریا را فرا گرفته است ...».

باید در اثر این همه فساد و طغیان و عصیان که از این جنس دو پا روی زمین به وجود آمده است تا بحال زمین اهلش را فرو برده باشد و سیل و صاعقه و زلزله و طوفان ریشه‌ی این موجود مفسد را کنده باشد ولی دل و مغز شیعیان پاکدل و مجالس و محافلی که بنام حسین (ع) بر پا می‌شود و اشکهایی که زیر این پرچم ریخته می‌شود و فریادهای یا حسین که از عمق جانها کشیده می‌شود بدون‌اغراق برای این مملکت بلکه برای تمام کره‌ی زمین به منزله‌ی دستگاه آتش نشانی است که آبها می‌پاشد و آتش‌ها را خاموش می کند که

---

(۱)- سوره‌ی روم، آیه‌ی ۴۱.

گوهر خود را هویدا کن، ص: ۲۴

خدا فرموده است:

... وَ لَوْ لا دَفْعُ اللهِ النّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَفَسَدَتِ الْاَرْضُ ...؛ «۱»

«... اگر نه این بود که خدا به سبب گروهی گروه دیگر را دفع می کند فساد تمام زمین را فرا می گرفت».

شیعیان سپر بلای زمینیان ..... ص : ۲۴

حضرت امام صادق (ع) ذیل این آیه فرمود:

(فَوَ اللهِ ما نَزَلَتْ الّا فِیکُمْ وَ لا عُنِیَ بِها غَیْرُکُمْ)؛ «۲»

به خدا قسم این آیه جز دربارهی شما (شیعیان) نازل نشده و غیر شما مقصود خدا نبوده است یعنی سپر بلای زمینیان شما شیعیانید اگر شما نبودید و دعاها و تضرّعهای شما نبود و ضجّه و شیون های عاشورا و اربعین شما نبود و فریادهای یاعلی و یا حسین و یا زهرای شما نبود لفسدت الارض زمین یکباره رو به فساد و فنا رفته بود؛ دست شما و دامن اهل بیت رسول خداست نگهبان این زمین! ما امیدواریم انشاء الله خداوند به حرمت امام حسین (ع) این عواطف و احساسات بیشائبهی شیعیان و دوستداران امام حسین (ع) را قرین تحوّل عقلی و رشد فکری قرار دهد و ما را با ایمان و یقینی ثابت از دنیا ببرد و در

---

(۱)- سورهی بقره، آیهی ۲۵۱.

(۲)- تفسیر نورالثقلین، جلد ۱، صفحهی ۲۵۳.

گوهر خود را هویدا کن، ص: ۲۵

برزخ و محشر نیز مشمول عنایات مولایمان قرار دهد.

وقتی میخواست از مکّه به سمت کوفه حرکت کند برخی از بزرگان بنیهاشم و دیگران از باب صلاح اندیشی آنحضرت را از این سفر تحذیر می کردند از جمله برادرش محمّدبنحنفیه که می گفت:

برادرم! کوفیان بیوفا هستند؛ دیدی که با پدر و برادرت چه کردند؟! با تو نیز همانگونه رفتار خواهند کرد از این سفر منصرف شو. فرمود: نه من باید بروم. اگر بمانم اینجا کشته میشوم و حرمت حرم شکسته میشود و اثری هم نمیبخشد. محمّدبنحنفیه اصرار کرد. امام (ع) فرمود: باشد تا فکری بکنم! او که رفت فردا صبح روز هشتم ذیحجّه امام (ع) عزم حرکت کرد! ابنحنفیه باخبر شد و با شتاب آمد زمام ناقهی امام (ع) را گرفت و گفت: شما به من وعده دادید که فکری دربارهی این مطلب بکنید! فرمود: شما که دیشب رفتید، جدّم رسول خدا به خوابم آمد و به من فرمود:

(یا حُسَیْن اخْرُجْ الیَ الْعِراقِ

انَّ الله قَدْ شاءَ انْ یَراکَ قَتیلًا)؛

«ای حسین! برو به سمت عراق. خدا خواسته که تو را کشته ببیند»!

گوهر خود را هویدا کن، ص: ۲۶

محمّد از اینکه امام (ع) تصمیم قطعی به رفتن دارد سخت متأثّر شد و گفت: حالا که چنین است پس زنان و کودکان را چرا میبرید؟! فرمود: رسول خدا فرموده است:

(انَّ الله قَد شاءَ انْ یَراهُنَّ سَبایا)؛ «۱»

«خدا خواسته که آنها را اسیر ببیند».

آری؛ امام (ع) می‌خواست دو کار انجام بدهد: یکی این که با کشته شدنش کفر و بی‌ایمانی حاکمان بنی‌امیّه را برای امّت اسلام آشکار کند و به آنها بفهماند که «اسلام بنی‌امیّه» ضّد «اسلام محمّدی» است و آنها هدفی جز ریشه‌کن کردن اسلام ندارند.

پیامبر اکرم (ع) امام حسین (ع) را از کودکی با رفتار و گفتارش آن چنان بزرگ و باعظمت ارائه کرده و گفته بود:

(حُسَیْنٌ مِنّی وَ انَا مِنْ حُسَیْنٍ احَبَّ اللّهُ مَنْ احَبَّ حُسَیناً)؛ «۲»

«حسین از من است و من از حسینم. خدا دوست بدارد آن کس را که حسین را دوست بدارد».

و لذا مردم معتقد شده بودند: محبّت به حسین (ع) محبّت به رسول اللّه (ع) و دشمنی با

---

(۱)- نفس‌المهموم، صفحه‌ی ۱۰۱.

(۲)- بحارالانوار، جلد ۴۳، صفحه‌ی ۲۷۱.

حسین (ع) دشمنی با رسول اللّه (ع) است و کشندگان حسین، کشندگان رسول اللّه (ع) حساب می‌شوند و خدا هم فرموده است:

إنَّ الَّذِینَ یُؤْذُونَ اللّهَ وَ رَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللّهُ فِی الدُّنْیا وَ الْآخِرَهِ وَ أعَدَّ لَهُمْ عَذاباً مُهِیناً؛ «۱»

آزار رسانندگان به خدا و رسولش ملعون به لعنت خدا در دنیا و آخرتند و محکوم به عذاب مهین‌اند «۲» و بدیهی است کسانی که ملعون خدا در دنیا و آخرت اند اهلیّت حکومت بر امّت اسلامی ندارند. آری؛ امام حسین (ع) دید شرایط طوری پیش آمده که جز کشته شدن خودش به دست بنی‌امیّه هیچ راهی برای اثبات کفر آنها وجود ندارد! اگر فرضاً تمام بنی‌هاشم هم قیام کنند و تمام اهل مدینه هم با آنها همراهی نمایند و یزید را هم از تخت حکومت پایین بکشند یا همه کشته شوند باز هدف اصلی که اثبات کفر بنی‌امیّه است تأمین نمی‌شود. تنها کشته شدن شخص امام حسین (ع) (که در نظر امّت اسلام به منزله‌ی شخص رسول اللّه (ع) است) اثبات کننده‌ی کفر آل ابی‌سفیان است و لذا ضمن خطابه‌هایش می‌فرمود:

(انَا احَقُّ مَنْ غَیَّر)؛ «۳»

تنها من سزاوارترین کس هستم. که برای تغییر

---

(۱)- سوره‌ی احزاب، آیه‌ی ۵۷.

(۲) مُهین: خوارکننده، اهانت کننده.

(۳)- نفس‌المهموم، صفحه‌ی ۱۱۵.

دادن و دگرگون ساختن وضع موجود اقدام به قیام کنم و احدی جز من نمی‌تواند این کار را به عهده بگیرد و با دادن خون قلبش حقیقت اسلام را به جهانیان اعلام نماید در زیارت اربعینش می‌خوانیم.

(بَذَلَ مُهْجَتَهُ فیکَ لِیَسْتَنْقِذَ عِبادَکَ مِنْ الْجَهالَهِ وَ حَیْرَهِ الضَّلالَه)؛ «۱»

«خدایا! حسین خون دلش را در راه تو داد تا بندگانت را از بی‌خبری نسبت به دین نجات دهد و آنها را از حیرت ضلالت برهاند».

این کار اوّل امام حسین (ع) بود که خود را برای کشته شدن به دست حاکمان اموی آماده سازد امّا کار دیگرش این‌که باید این واقعه‌ی هائله‌ی «۲» تکان‌دهنده را به گوش همه‌ی امّت در تمام شهرهای مملکت آن روز (با نبود وسایل ارتباط جمعی و رسانه های عمومی از تلفن، تلگراف، رادیو، تلویزیون، مجله و روزنامه برساند) وگرنه این حادثه در روز دهم محرّم سال شصت و یک در بیابان کربلا دور از آبادی‌ها واقع شد و جز لشکریان ابن‌زیاد احدی از جریان آگاه نشد و مردم نفهمیدند چه واقع شد و چرا واقع شد! اجساد کشته‌ها را هم زیر سم اسبها لگدمال کردند و خیمه‌ها را هم آتش زدند و تمام آثار را از بین بردند

---

(۱)- مفاتیح‌الجنان، زیارت اربعین، صفحه‌ی ۴۶۸.

(۲) هائله: هول‌انگیز و وحشت‌زا.

گوهر خود را هویدا کن، ص: ۲۹

و زنان و کودکان بی پناه را هم به عنوان اسیران خارج از دین و مذهب به سمت کوفه و شام حرکت دادند تا رعب و وحشت بیشتری در مردم ایجاد کنند و احدی جرأت نفس کشیدن در مقابل دستگاه حاکم نداشته باشد و در نتیجه تمام زحمات امام حسین بی‌ثمر می‌شد و هدف از قیام و شهادت که آگاه ساختن امّت از کفر و ضّد اسلامی دستگاه حاکم بود تأمین نمی گردید اینجاست که می‌بینیم امام حسین (ع) با الهام الهی نقشه‌ی شیطانی آنها را نقش بر آب کرده و برنامه‌ی قیام خود را طوری تنظیم نموده است که پس از وقوع شهادت، خود دشمن با دست خودش یک گروه مبلّغ توانا که هر یک بهتر از دهها رسانه‌ی عمومی از عهده‌ی نشر حقایق بر می‌آمدند حرکت داد و با خود برد.

امام سیّدالسّاجدین (ع) که به ظاهر شدیداً بیمار بود و توانایی این‌که خود را سر مرکب نگه دارد نداشت و به همین جهت پاهایش را از زیر شکم شتر بسته بودند که نیفتد زینب کبریَ (ع) و امّ کلثوم خواهران امام حسین سکینه و فاطمه‌ی صغری دختران‌و رباب همسر امام حسین (ع) که هر یک سخنوری قهّار و موقع‌شناس بودند همراه دشمن به اسارت رفتند و وظیفه داشتند آنجا دو کار مهمّ انجام بدهند، اوّل اینکه خود را به عنوان اهل بیت

گوهر خود را هویدا کن، ص: ۳۰

رسول خدا معرّفی کنند و دیگر اینکه حاکمان اموی و آل‌ابی‌سفیان را به عنوان کفر آیینان ضّد خدا و رسول به مردم شام که آن روز مرکز حکومت در یک مملکت بسیار پهناور اسلامی بود بشناسانند چون منطقه‌ی شام از همان روز اوّل که در زمان عمر تحت سیطره‌ی حکومت اسلامی در آمد به دست حاکمان اموی اداره می‌شد ابتدا یزیدبن‌ابی‌سفیان و بعد برادرش معاویهْ بن‌ابی‌سفیان از طرف عمر استاندار آنجا بودند. مدّت چهل سال این دو دشمن سرسخت اهل بیت آنجا تا می‌توانستند علیه علی امیرالمؤمنین و آل اطهارش (ع) تبلیغ نمودند تا آنجا که مردم شام اصلًا علی و آل علی را مسلمان نمی‌دانستند که وقتی شنیدند علی (ع) در مسجد کشته شده است تعجّب کردند که علی چه کاری در مسجد داشته است و از آن سو آل‌امیّه را اهل بیت پیامبر معرّفی کرده و گفته بودند مراد از اهل بیت و ذی القربی و اولی الامر که در قرآن آمده و اطاعتشان واجب و مودّتشان اجر رسالت است خاندان بنی‌امیّه‌اند! اینک وظیفه‌ی این گروه تبلیغی امام حسین (ع) در شام انجام این دو کار سنگین است که باید طوری عمل کنند که این بنیان چهل سال منظّم و تحکیم شده را ویران نمایند و بنیانی از نوبه وجود بیاورند. آل علی را

اهل بیت و ذی القربی و اولی

گوهر خود را هویدا کن، ص: ۳۱

الامرقرآن معرّفی کنند و آل ابی‌سفیان را ضّد خدا و دشمن اسلام و قرآن نشان بدهند و این هر دو کار را به خوبی انجام دادند و جدّاً شام مرکز حکومت را منقلب کردند و مسلّم مرکز که منقلب شد؛ طبیعی است که انقلاب به سایر بلاد نیز انتقال می‌یابد البتّه منظور از این انقلاب، انقلاب در حکومت نیست بلکه منظور انقلاب اعتقادی و اصلاح توجّه دینی مردم است که بفهمند آل‌امیّه امام مفترض‌الطاعه‌ی «۱» امّت نیستند و اصلًا دستگاه حاکم فعلی ضّد دین است و این یک کار بسیار اساسی و حیات‌بخش به عالم اسلام و مسلمین بود.

نقش شهادت امام حسین (ع) و یارانش و اسارت خاندانش در احیای دین ..... ص : ۳۱

از اینجا می‌فهمیم معنای حرف امام حسین (ع) را که در جواب تحذیرکنندگان از سفر به کوفه می‌فرمود: من باید هم خودم بروم و هم اهل بیت از زنان و کودکانم را ببرم که جدّم در خواب به من فرموده است:

(انَّ اللهَ قَد شاءَ انْ یَراهُنَّ سَبایا)؛

«خدا خواسته هم تو را کشته ببیند و هم آنها را اسیر ببیند».

---

(۱) مفترض‌الطاعه: واجب‌الاطاعه، کسی که تبعیّت از او واجب است.

گوهر خود را هویدا کن، ص: ۳۲

هم شهادت خودش احیا کننده‌ی دین بود و هم اسارت اهل بیتش (ع). از همان ابتدای حرکتش به سمت کوفه هدف و مقصدش را به همه اعلام کرد و سخن از شهادت خود به میان آورد! در مکّه روز هفتم ذی‌حجّه ضمن خطابه‌ی عمومیش فرمود:

(خُطَّ الْمَوْتُ عَلَی وُلْدَ آدَمَ مَخَطَّ القِلادَهِ عَلی جِیدِ الفَتاه)؛

«آنگونه که گردنبند، زینت یک زن جوان و ملازم گردن اوست؛ مرگ هم برای یک مرد باایمان زینت او و ملازم با جان اوست».

(وَ ما اوْلَهَنِی الی اسْلافِی اشْتیاقَ یَعْقوُبَ الی یُوسُف)؛

«اشتیاق دیدار گذشتگانم در دلم پیدا شده است همچون اشتیاق یعقوب به دیدار یوسف»!

(خِیْرَلِی مَصْرعٌ ان الاقِیهِ)؛

«قتلگاهی برای من [از جانب خدا] انتخاب شده است و به سوی آن می‌روم».

(وَ کَان ی بِاوصالِی تَتَقَطَّعُها عُسْلانُ الْفَلَواتِ بَیْنَ النَّواو یسِ وَ کَرْبَلا)؛

«گویی که خود را می‌بینم در حالی که گرگان بیابان بین نواویس و کربلا به من حمله آورده و بند از بندم را جدا می کنند»!

اتمام حجّت امام حسین (ع) با یاران خویش و عکس‌العمل آنان ..... ص : ۳۲

گوهر خود را هویدا کن، ص: ۳۳

آنگاه ندا در داد که:

(مَنْ کانَ باذِلًا فینا مُهْجَتَهُ وَ مُوَطِّناً عَلَی لِقاءِ اللهِ نَفْسَهُ فَلْیَرْحَلْ مَعَنا فانِّنِی راحِلٌ مُصْبِحاً انشاءَالله)؛ «۱»

«من فردا صبح رونده‌ام حال هر که راغب است خون دل در راه ما بریزد و خود را برای دیدار خدا آماده سازد با ما حرکت کند که به خواست خدا فردا می‌روم».

هیچگونه ابهامی در کار خود برا ی مردم باقی نگذاشت که کسی گمان نکند من برای به دست آوردن حکومت می‌روم و او به طمع رسیدن به مقام و منصبی دنبال من بیاید همه بدانند که من برای کشته شدن در راه خدا می‌روم! شب عاشورا نیز که در محاصره‌ی کامل دشمن قرار گرفته بود و تمام راهها را به رویش بسته بودند و کشته شدن قطعی بود، اصحاب خود را با خویشاوندانش که جمعاً به صد نفر نمی‌رسیدند جمع کرد و برای آخرین بار با صراحت تمام به آنها فرمود: الآن شب است و هوا تاریک، همه‌ی شما از جانب من آزادید از تاریکی شب استفاده کنید و خود را از این بیابان پر بلا بیرون ببرید اگر بمانید فردا کشته می‌شوید!

(فَانْطَلِقُوا جَمِیعاً)؛

«همه بروید و مرا تنها بگذارید که اینها تنها با من کار دارند».

(ثُمَّ لْیَأ خُذْ کُلُّ رَجُلٍ مِنْکُمْ بِیَد رَجُلٍ مِنْ اهْلِ بَیْتی)؛

هر کدام از شما دست یکی از اهل بیت مرا بگیرد و ببرد یعنی ابوالفضل تو هم برو تو هم دست خواهرانت را

---

(۱)- نفس‌المهموم، صفحه‌ی ۱۰۰.

بگیر و ببر؛ علی اکبر تو هم دست خواهرانت را بگیر و ببر؛ شاید گفته باشد آن کودک شیرخوارم را هم در آغوش مادرش ببرید. خدا داند که این سخنان چه آتشی در دلهای یاران و برادران و فرزندانش برافروخت! همه سکوت کردند و منتظرند که عبّاس چه خواهد گفت دیدند عبّاس شیفته‌ی برادر از جا برخاست و با چهره‌ای برافروخته به سخن در آمد و گفت: آقا من بروم! کجا بروم؟

(لَنَبْقَی بَعْدَک)؛

«بروم که بعد از تو بمانم».

(لا ارَانَا اللهُ ذلِکَ ابَداً)؛ «۱»

«خدا نیاورد آن روز را که من بی تو بمانم».

پس از عبّاس (ع) اصحاب یکی پس از دیگری برخاستند و سخنانی پرشور گفتند.

مُسلِم‌بن‌عَوْسَجه که شاید مُسِن‌تر از دیگران بود از جا برخاست و گفت:

(یا مَوْلایَ یا ابا عَبْدِالله)؛

«اگر مرا بکشند و کشته‌ام را بسوزانند و خاکسترم را بر باد بدهند دوباره زنده‌ام کنند و بکشند و هفتاد بار با من این چنین کنند ممکن نیست دست از تو بردارم».

زهیربن‌قین گفت: مولای من! اگر هزار بار مرا بکشند و زنده‌ام کنند و باز بکشند دست بردار از تو نخواهم بود به

---

(۱)- همان، صفحه‌ی ۱۳۷.

محمّدبن‌بشیرحَضْرمی که از اصحاب بود گفتند: پسرت را در یکی از سر حدّات «۱» اسیر کرده‌اند. گفت: او را هم به حساب خدا می‌گذارم و دست از مولا-یم برنمی دارم. امام سخن او را شنید و فرمود من تو را حلال کردم برو پسرت را آزاد کن. گفت: مولای من! درّندگان بیابان در حالی که زنده‌ام پاره پاره‌ام کنند اگر دست از تو بردارم به فرموده‌ی مرحوم محدثّ قمی زبان حالی همگی این بود:

شاها من ار به عرش رسانم سریر فضل مم-- لوک این جنابم و محتاج این درم

گر برکنم دل از تو و بردارم از تو مهر این مهر بر که افکنم؟ آن دل کجا برم؟

صبح عاشورا هم باهم شوخی می‌کردند! یکی گفت: الآن چه وقت شوخی است ظاهراً بُرَیْر بود که گفت: هم اکنون وقت شوخی است! همه می‌دانند که من در جوانیم نیز اهل شوخی نبودم! حالا که پیر شده‌ام. ولی چرا شوخی نکنم؟ من که می‌دانم یک ساعت دیگر این مرغ جان از قفس تن پرواز می‌کند و با روی سفید به حضور پیامبر اکرم (ع) مشرّف می‌شوم.

عابِس‌بن‌ابی‌شبیب شاکری وقتی دید سنگبارانش می‌کنند زره از تن کند و با بدن بی‌زره و شمشیر به دست وسط

---

(۱) سر حدّ: مرز کشور.

میدان دوید و گفت:

(الا رَجُلٌ الا رَجُلٌ)؛

«یک مرد در میان شما نیست که به میدان من بیاید [سنگبارانم می‌کنید]».

وقت آن آمد که خود عریان شوم جسم بگذارم سراسر جان شوم

شهامت و شجاعت یاران امام حسین (ع) از زبان دشمن ..... ص : ۳۶

نقل شده است: پس از پایان جریان کربلا مردی از یکی از سپاهیان ابن‌سعد که در کربلا حضور داشته است پرسید: شما سی هزار جمعیّت برای جنگ با هفتاد و دو نفر رفته بودید؟!

گفت: نگو هفتاد و دو نفر! ما آن روز با جماعتی رو به رو شدیم که وقتی دست به قبضه‌ی شمشیر بردند و به ما تاختند مانند شیرانی بودند که دنبال شکاری بدوند. از چپ وراست لشکر ما را به هم می‌ریختند! خود را به دریای مرگ می‌زدند! امان می‌دادیم نمی‌پذیرفتند. تطمیع می‌کردیم، نمی‌پذیرفتند! هیچ چیز نمی‌توانست میان آنها و مرگ یا فتح حائل بشود! اگر اندکی سستی کرده بودیم یک نفر از ما را زنده نمی‌گذاشتند.

استقبال قاسم‌بن‌الحسن (ع) از شهادت ..... ص : ۳۶

در شب عاشورا که امام با اصحاب خود صحبت می‌کرد و خبر از شهادت فردای آنها می‌داد؛ در میان آن جمع حاضر

نوجوان سیزده ساله‌ای هم نشسته بود که شما دوستداران آل رسول (ع) آن نوجوان را خوب می‌شناسید. او یک گل از گلزار زهرای اطهر قاسم یادگار حضرت سبط اکبر امام حسن مجتبی (ع) بود که از کودکی پس از شهادت پدر بزرگوارش در دامن عموی عزیزش بزرگ شده و شدیداً مورد علاقه‌ی عمویش حسین (ع) است. وقتی سخن از کشته‌شوندگان فردا به میان آمد آن نوجوان سؤال کرد:

(یا عَمّا انَا فیمَنْ یُقْتَلُ)؛

«عموجان! من هم از کشته شونده‌ها خواهم بود».

نحوه‌ی این سؤال حکایت از عشق به شهادت دارد. امام فرمود: عزیزم! تو اوّل بگو مرگ در نظرت چگونه است؟ عرض کرد عموجان!

(احْلَی مِنَ الْعَسَل)؛

«از عسل شیرین تر است».

امام فرمود: بله عزیزم، تو هم کشته می‌شوی ولی بعد از اینکه به گرفتاری بزرگی مبتلا گردی! بعد فرمود: نه تنها تو بلکه طفل شیرخوار من نیز کشته می‌شود! قاسم تعجّب کرد و گفت: عمو جان مگر به خیمه‌ها می‌ریزند که بچّه‌ها را می کشند فرمود: نه، وقتی من برای وداع آخر به خیمه گاه می‌آیم، بچّه را روی دستم می گیرم که ببوسم در همان حال تیر از طرف دشمن می‌رسد او در آغوشم کشته می‌شود! فردا شد و قاسم پس از شهادت حضرت علی اکبر (ع) آمد و مقابل عمو ایستاد و اجازه‌ی رفتن به میدان خواست. امام تا چشمش به یادگار برادر افتاد آغوش باز کرد و

گوهر خود را هویدا کن، ص: ۳۸

قاسم را به سینه‌اش چسباند. در مَقاتِل این چنین نوشته‌اند و مرحوم محدّث قمّی در نفس‌المهموم نقل می کند:

(جَعَلا یَبْکیانِ حَتّی غُشِیَ عَلَیهِما)؛

«هر دو آنقدر گریه کردند که هر دو بیهوش شدند»!

ما در وداع هیچ شهیدی از شهدای کربلا این حال را از امام (ع) نمی‌بینیم!! وقتی به هوش آمدند؛ قاسم اجازه‌ی رفتن به میدان خواست. امام (ع) اجازه نداد. التماس کرد اجازه نداد! دستهای امام (ع) را بوسید اجازه نداد! عاقبت خود را انداخت روی پاهای امام پس از صدور اذن، عازم رفتن شد. امّا لباس رزم از زره و کلاه خود و چکمه برای یک کودک نابالغ که مهیّا نیست! ناچار با همان لباس معمولیش رفت یعنی یک پیراهن بلند بر تن و عمّامه‌ای کوچک بر سر و یک جفت کفش به پا داشت.

چگونگی میدان رفتن قاسم‌بن‌الحسن (ع) از زبان دشمن ..... ص : ۳۸

راوی دشمن گفته دیدم کودکی از خیمه گاه حسین به سمت میدان آمد! با صورتی همچون پاره‌ی ماه و کفشی به پایش بود و بند یک لنگه‌ی کفش گسیخته شده بود و یادم نرفته که کفش پای چپش بود. شمشیر به دست در حالی که قطرات اشک بر صورتش جاری بود ایستاد مقابل لشکر و خود را معرّفی کرد:

(انْ تُنْکِرُونی فَانَا بْنُ الْحَسَنِ سِبْطِ النَّبِیِ الْمُصْطَفَی الْمُؤْتَمَن)؛

«اگر مرا نمی شناسید من قاسمم. پسر حسن مجتبی سبط اکبر پیغمبرم».

(هَذا حُسَیْنٌ کَالْاَسِیرِ الْمُرْتَهَن بَیْنَ اناسٍ لا سُقَوْا صَوْبَ الْمُزَن)؛

گوهر خود را هویدا کن، ص: ۳۹

این آقا که شما او را همچون اسیر در گرو گرفته شده‌ای محاصره‌اش کرده‌اید حسین است. حجّت خدا فرزند پیغمبر شما است. خدا این چنین مردمی را از باران رحمت خود محروم گرداند. به جنگ با آنها پرداخت و با همان سنّ کودکیش سه نفر و بنا بر نقلی سی و پنج نفر را به خاک هلاک افکند «۱» و نامردی عمودی بر سرش کوبید. او روی زمین افتاد و صدا زد:

(یا عمّاه ادرکنی)؛

«عمویم مرا دریاب».

امام وقتی رسید که قاسم در حال جان دادن بود امام سخت گریست و فرمود: عزیزم! بر من بسیار دشوار است که صدایم بزنی من نتوانم جوابت بدهم یا جوابت بدهم امّا نافع به حالت نباشم. راوی گفته است: دیدم حسین خم شد نعش قاسم را از زمین بلند کرد و به سینه‌اش گرفت و رو به خیام حرم حرکت کرد در حالیکه پاهای قاسم از زمین کشیده می‌شد آورد در کار نعش جوان هجده ساله‌اش به زمین گذاشت.

صلّی الله علیک یا مولانا یا اباعبدالله الحسین صلّی الله علیک و علی الارواح الّتی حلّت بفنائک

---

(۱)- نفس‌المهموم، صفحه‌ی ۱۹۸.

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحیم

جاهِدُوا بِأَمْوالِکُمْ وَ أَنْفُسِکُمْ فی سَبِیلِ اللَّهِ ذلِکُمْ خَیْرٌ لَکُمْ إِنْ کُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السّلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند

بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهلبیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف :دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السّلام با انگیزه نشر معارف،

سرویس دهی بـه محققین و طلاب، گسـترش فرهنـگ مطـالعه و غنی کردن اوقـات فراغت علاقمنـدان به نرم افزار هـای علـوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز :

الف)چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب)تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن سهمراه

ج)تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما ، انیمیشن ، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و...

د)ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگـان نرم افزار های تلفن همراه و چنـدین سایت مذهبی دیگر

ه)تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و)راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)

ز)طراحی سیستم های حسابداری ، رسانه ساز ، موبایل ساز ، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک ، SMS و...

ح)همکـاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشـگاهها، اماکن مـذهبی مانند مسجد جمکران و ...

ط)برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی)برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضوری و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت : ۲۳۷۳ شناسه ملی : ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب ســـــایت: www.ghaemiyeh.com ایمیـــــــل: Info@ghaemiyeh.com فروشـــگاه اینترنـــتی: www.eslamshop.com

تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳- (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور کاربران ۲۳۳۳۰۴۵(۰۳۱۱)

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی ، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عـده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصـلی این خانه (قائمیه) امید داشـته و امیدواریم حضـرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشاالله.

شمـاره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳ ، شـماره کارت :۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳و شـماره حساب شبا : IR۹۰-۰۱۸۰-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۶۲۱-۰۶۰۹-۵۳ به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان – خیابان مسجد سید

ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجـاج - به سـندش، از امام حسـین علیه السـلام -: هر کس عهـده دار یتیمی از ما شود که محنتِ غیبت ما، او را از ما جـدا کرده است و از علوم ما که به دسـتش رسـیده، به او سـهمی دهـد تا ارشاد و هـدایتش کنـد، خداونـد به او می‌فرماید: «ای بنده

بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کَرَم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلی الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست‌تر می‌داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می‌رَهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، امّا تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می‌گشایی که آن بینوا، خود را بِدان، نگاه می‌دارد و با حجّت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی‌گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».